

نوع آزمون:

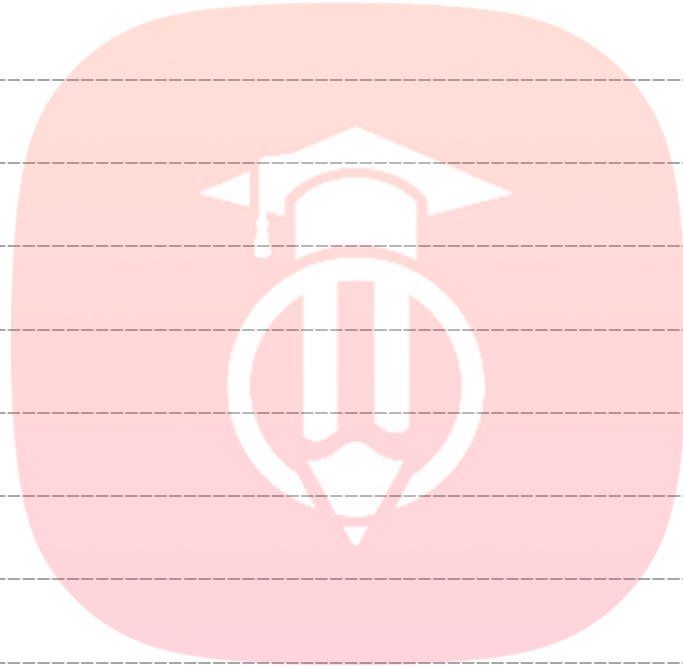
آموزشگاه:

زمان آزمون:

طراح سوال: سهیلا کیانی

کلاس:

فرزندم! در سایه‌ی تلاش، موفقیت حاصل می‌شود.



مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

نوع آزمون:
زمان آزمون:

آموزشگاه:
طراح سوال: سهیلا کیانی

کلاس:



مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

باز خورد آموزگار:

ن	ق	خ	خخ
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>

متن را خوش خط و زیبا نوشته است
علائم نگارشی را در متن رعایت کرده است
متن را تمیز و مرتب نوشته است
لغات را به صورت نوشتاری و صحیح به کار گرفته است.

متن املا:

روزي کشتي گرفتار توفان شد. مسافران در ميان امواج گرفتار شدند. حکيم هم به تخته پاره‌اي چسبيد و دل به خدا سپرد. او بايد براي زنده ماندن خود چاره‌اي بينديشد. بر روی ماسه‌هاي نرم کنار دريا مي‌نوشت. امير گفت: « ما به علم و آگاهي تو نياز داريم. حاضري به جوانان ما چيزي يياموزي؟ » حکيم گفت: « يياموزيد آنچه را آموختني است. سرمايه‌اي داشته باشيد که اگر در دريا هم کشتي شما غرق شد و به تخته پاره‌اي چسبيديد يا در شهري دورافتاده گم شديد، آن را از دست ندهيد! »

در شهري بازرگان ثروتمندي بود که يک طوطي زيبا و شيرين زباني داشت. او از صحبت کردن با طوطي لذت مي‌برد. روزي تصميم گرفت به هندوستان برود و براي دوستان، غلامان و طوطي‌اش سوغات گران‌بهائي بياورد. طوطي گفت: « به طوطيان هندوستان سلام مرا برسان. از آن‌ها چاره‌ي گرفتاري مرا بخواه و بگو چرا يادي از اين دوست اسير و دلتنگ خود نمي‌کنند. » بازرگان که ديد طوطي شکرسخن او از دست رفته است، سینه زنان شروع به گريستن کرد. طوطي گفت: « اي خواجه! دوست من در هندوستان، با آن کار خود، راه رهايي را به من آموخت. »

سپاه توران، به فرماندهي افراسياب از رود جيحون گذشتند. ايرانيان از پيروزي نااميد و از شکست

اندوهگين شده بودند. همه نگران و منتظر، پای کوه دماوند ايستاده بودند. مادران دعا مي‌کردند؛ پيرمردها اشک

مي‌ريختند؛ کودکان با بي تابي، قامت رشيد آرش را نگاه مي‌کردند. آرش کمان را کشيد. تير همچون پرنده‌اي

تيزبال پرواز کرد و در کنار رود جيحون، بر تنه‌ي درخت گردوبي تناور نشست و آنجا مرز ايران و توران شد.